

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين
اللهم وفقنا و جميع المشتغلين.

علی ای حال بحثی که در این جا راجع به همان بحث خودمان بحث متن داشتیم بحث می کردیم تأثیر سنت بودن یا فریضه بودند در باب متن و عرض کردیم این بحث خیلی طولانی است یعنی بحث سنت و فریضه و سنن پیغمبر و تشخیص سنن یک بحث طولانی است و حقیقت سنن ما خیلی موجز و مختصر یک کلیاتی را عرض کردیم لیکن تأثیر او در به اصطلاح دنیای اسلام خیلی تأثیرگذار بود در مقام تعبیر یعنی در ادبیات قانونی در میان ادبیات، از این عبارتی که از امیرالمؤمنین نقل شده مثلاً امیرالمؤمنین مکروه یعنی حرام بسنة رسول الله، این مکروه را از همان زمان یواش یواش بین حرام کتاب با حرام سنت فرق گذاشتند آن وقت تعبیر، حالا نمی دانم ینبغی در می آید لاینبغی چقدر کلاً در کتب هست در روایات یعنی، مثلاً کلمه لاینبغی، کلمه یکره، کلمه انی اکره، خب عده ای شان کراهت مصطلح است اگر طبق این قاعده ای که من عرض کردم اصل اولی در تمام این ها این است که به عنوان حرام باشد کراهت مصطلح باید بر قرائن و این حرام هم اشاره ای به حرام به سنت است، و عرض کردیم سنت در حقیقت دو جور است یک جور آنی است که می گویند سن رسول الله، قضی رسول الله این که همان متعارف سنت است، ظاهراً فتوای هم که فقهاء از مجموعه ادله در می آوردند آن هم تعبیر به سنت نمی کردند لیکن ارزش سنت دارد باش معامله سنت می کردند، فرض کن از لاتعاونوا علی الاثم و العدوان استفاده می کردند حرمة الاعانة علی الاثم این هم ارزش سنت پیدا می کردند مثلاً می گفتند یحرم بیع العنب لمن يجعله یا لمصنع الخمر مثلاً اصلاً برای کارخانه شراب سازی فروختن انگور هم حرام است و باز هم تدریجاً یک مقداری از احکام را رو قواعد در آوردند اصلاً نه حالا از یک نصی، فرض کن همین مثال اعانه بر اثم را آن فرض دیگرش مقدمات حرام، اصلاً بحث مقدمه واجب یا مقدمه حرام را روی قاعده در آوردند که اگر یک امری واجب شد آن مقدماتش هم واجب می شود یا نه؟ که آن خب خیلی هم بحث کردند و مخصوصاً آقایانی که متأخر هستند می گفتند این مسلم است خب مقدمات وجودی دارد باید انجام داده بشود اما این که خودش این عنوان واجب باشد نه، مثلاً اگر همین مثال عرفی معروف گوشت بخر توش نخوابیده بازار برو گوشت بخر یعنی گوشت بخر اما خواهی نخواهی عملاً این طور است احتیاج به گفتن ندارد طرف اگر می خواهد گوشت بخرد باید بازار برود، این هست توش و این چون دو طرف می دانند هم آمر هم مأمور می دانند که گوشت خرید بدون بازار رفتن نمی شود خواهی نخواهی مطلب ثابت می شود و ما توضیح دادیم این که بعد مسأله تعدد عقاب و ثواب و این حرف های که هست و من عرض کردم اصل مبحث مقدمه واجب یک اشاره ای هم اصولی بکنیم اصل مبحث مقدمه واجب اصولاً برای اثبات وجوب شرعی بود این وجوب عقلی که به قول آقایون هست نیست، اصلش آن وقت این دوتا،

س:

۴۰: ۳

است دیگر

ج: دوتا نکته دارد این نکته هایش این نیست که آقایون نوشتند آنی که ما می فهمیم از کلمات قدماء و ارتکازات اصولیین یک نکته عرفی دارد یک نکته هم به قول خودشان تحلیل قانونی نکته عرفی اش این است که ببینید دقت کنید در عرف عام چون از همان

اول مباحث خطابات قانونی را رو قانون عبد و مولا بردند اصلاً اصلاً خطابات قانونی را تفسیر خطابات شرعی را بردند رو خطابات عبد و مولا، کانما این طور می گفتند اگر قرآن فرمود: یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاه، کانما انسان صدتا عبد داشته باشد بگو ای بندگان من هر کدام یک سطل آب بیاورید این فرقی این است به جای خطاب به عبد واحد باشد به عبید است یا ایها الذین آمنوا هم همین طور است یعنی تصور کلی مثل انحلال اصلاً اینها توجه نکردند تصور کلی آن تصور عبد و مولا بود این حالا یک توضیح اجمالی هم بگویم چون کسی نگفته که شما فرمودید برای اباحت اصول این حقیر سراپا تقصیر هشت تایی فضای اصولی در اصول درست کردم البته بیشتر می شود تصور کرد آنی که الآن موجود است در کتب اصول سنته و شیعه قدیمه و حدیثاً از اول تا آخر هشت فضای اصولی را ما توضیح دادیم.

فضای اول این است که ما اراده تشریعی یا قانون را تطبیقش بدهیم مطابقش بکنیم با اراده تکوینی، مثلاً اگر فرض کنید یک نفری توافق است این را از اتاق بیاورد بیرون می گوید اخراج این اگر اراده تکوینی بوده چه کار می کرد دستش را می گیرد می گذارد بیرون، این اراده تکوینی بیرون گذاشتن است اراده تشریعی اخراج است ما بیاییم تمام اصلاً مسائل اصول را این طوری معنی بکنیم که این اگر اراده تکوینی، مثلاً همین مسأله مقدمه واجب فرض کن اگر بخواهد گوشت بخرد باید برود تو خیابان فلان بعد برود تو بازار آنجا گوشت بخرد این اگر می خواهد همین را با اراده تکوینی نشان بدهد چه جوری نشان می دهد؟ این را ور می دارد در دکان قصاب می گذارد یا این را بر می دارد از این لا به لای خیابان رد می کند بازار

۵:۵۲

در این اراده تشریعی در اراده تکوینی خوب دقت کنید این بحث مقدمه واجب را خیال نمی کنید نمی شود نه همین هم می شود تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی ما اصلاً هر جا گیر کردیم در مسائل اصول در حقیقت تصویر این جهت را بکنیم مثلاً اگر گفت که می خواهد بهش بگوید آب نخور، آب نخور چه جوری می کند؟ مثلاً دست و پایش را می بنده، دستش را می بنده که آب نخورد یا ظرف آب را بر می دارد از جلوش، خوب دقت کنید این دوتا فرق می کند این اراده تشریعی ما وقتی می گوید لاتشرب الماء این اراده تشریعی اگر بخواهد تبدیل بشود به اراده تکوینی به چه صورت است این را مبنای اول قرار دادیم.

مبنای دوم فضای لغوی است ما دنبال آن الفاظ و دقایقی است که در الفاظ هست مثلاً یکدفعه می گوید حرم علیکم یک دفعه می گویند لاتنکحوا ما نکح آبائکم بگوئیم اینها یکی یکی فرق می کنند یعنی مسائل اصولی را ما اگر می خواهیم تفسیر بکنیم تحلیل بکنیم آنچه که در لغت هست حرم یعنی شما محروم هستید محرومیت شما اما اگر گفت مثلاً لاتنکحوا لا یعنی شما را می گیرد نمی گوید یعنی جلو شما را می گیرد جلو شما اگر گفت اجتنبوا یعنی شما یک جانب باشید آن یک عمل جانب باشد این طوری خوب دقت بکنید اجتنبوا یعنی شما یک جانب باشد آن یک جهت و جانب و الی آخره.

معنای فضای سوم فضای است که اصطلاحاً عرف عام اسمش را می گذاریم یعنی عرف به طور طبیعی حالا کار نداریم به آن مقدمات پخته و اینها چه می فهمند، چهارم فضای عبد و مولاست در فضای عبد و مولا، خوب دقت کنید نکته اساسی در فضای عبد و مولا عبد با تمام اجزاء وجودش استخوانش و گوشتش و پستش و اینها ملک مولاست این خیلی نکته است یعنی آنی که فارق اساسی است بین عبد و مولا، و قانون این طور است در قانون افراد دیگر به ملک و پوست و اینهاشان ملک قانون یا مقنن

یا مجلس یا پارلمان یا پادشاه نیستند عبد و مولا نکته‌اش این است و لذا طبیعتاً یک حالات خاصی پیدا می‌شود و فوارقی دارد که الآن نمی‌خواهم وارد بشوم چون غرضم الآن ورود در این بحث نیست.

و مسأله فضای پنجم فضای کلامی است در فضای کلامی مسائل را از دیدگاه عقوبت عقاب و ثواب و از این دیدگاه نگاه می‌کند صحت تکلیف و آیا درست است تکلیفش یا نه؟ عقابش متعدد است یا نه؟ از این دیدگاه بررسی می‌کنند، فضای ششم به اصطلاح فضای به اصطلاح بلی پنجم کلامی بود، فضای ششم فضای فلسفی بود و تفکرات فلسفی که تقریباً در فقه ما از زمان مرحوم فخرالمحققین در این ایضاح شرح قواعد پدر زیاد بحث‌های فلسفی را مطرح می‌کنند بعدها هم مثلاً در اصول ما فرض کن در این کتبی مثل کفایه خیلی حالا اصطلاحات یا مرحوم حاج محمدحسین که دیگر بیشتر مباحث اصولی را می‌آورد.

فضای هفتم هم فضای به اصطلاح فقه مقاصد به دنبال مقاصد شریعت رفتن، فضای هشتم فضای قانونی، اصلاً بگوییم این مباحث اصولی براساس قانونی تفسیر می‌شود که یکی از توابعی یکی از به اصطلاح یکی از آثار فضای قانونی این است که خطابات قانونی، این خطابات جزو آثارش است اصل تفکر الآن در حوزه‌های ما به طور متعارف اصول، حالا مثلاً فضای عرفانی هم می‌شود تصور کرد اما آنی که الآن متعارف است در کل حوزه‌های ما، من دیگر برایتان جمع کردم از اول اصول را تا حالا هشت تا فضا است آنی که خیلی بین علمای اسلام جا افتاده فضای عبد و مولا است در بین اهل سنت بیشتر فضای مقاصد است فضای مقاصد هم جا افتاده در حوزه‌های ما الآن شاید هم اهل سنت جدید چون من از بعض کتب اصولی اهل سنت جدید همان قدیم است و رد داشتند جدید چاپش کردند نکته خاصی دارد آن‌های که من دیدم البته نمی‌خواهم، اما به هر حال احتمالاً اما در بین ما الآن یواش یواش مسائل قانونی و فضای قانونی دارد مطرح می‌شود این هشتمی به اصطلاح بیشتر و اما آن‌های دیگر خیلی مثلاً فضای لغوی یا عرف عام خیلی مطرح نیست فضای کلامی،

س: فضای لغوی همان عرف عام نیست؟

ج: نه عرف عام نه عرف خاص یعنی عمومی مثلاً برو بیرون از این چه فهمیده می‌شود این طوری عرف عام، و در میان اوائل اصول چون اصولاً کتب اصول را متکلمین نوشتند اصلاً عده‌ای از اصولی‌ها کتاب اصول مثل مغنی قاضی عبدالجبار اصولش داخل خود کلام است اصلاً در کتب کلام نوشتند لذا تأثر کلامی در این فضای وسط زیاد است قرن چهارم و پنجم و ششم و هفتم تأثر کلامی زیاد است،

س: فضای عقلانی کجا قرار می‌گیرد آن موقع

ج: عقلانی

س: تو هشت تا

ج: هشت تا یعنی قانونی دیگر جای خاصی ندارد بلی

س: بعضی‌ها عقلانی گفته بودند قصد قانونی مثل آقای طباطبایی که اصول را کلاً عقلانی می‌داند ولی هیچ بحث قانونی را

ج: خب نمی‌شود قبول کرد، فضای عقلانی باید برگرد من گفتم فضای عرفانی هم می‌شود می‌شود تصویر کرد آنی که الآن ما داریم این است هشت تا فضا است و لذا گاه گاهی یک بحث مشکلیش کجا پیدا می‌شود یک بحث این است که این آقا از راه فضای عبد و مولا

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۲۳

۱۱: ۳۴

بعد آن می‌خواهد از راه فضای فلسفی وارد بشود یا فضای کلامی لذا بهم نمی‌خورند اصلاً لذا آمدیم این، ما آمدیم این فضاها را جدا کردیم که هر وقت می‌خواهید بحث بکنید حدود فضا را اول مشخص بکنید دقت کردید وقتی مشخص شد الآن در این مسأله مقدمه واجب یک فضای عبد و مولا است دو فضای قانونی نه دیگر فضای کلامی را

س: ترکیب می‌شود آخر

ج: نه می‌گوییم از این راه

س: همین بحث مکروه بخواهیم پیاده کنیم از نگاه عرفی خب این ممنوع است، مکروه یعنی واقعاً

ج: نه این اصطلاح متشرعه است و لذا من عرض کردم این که امام می‌فرماید

س: در روایت هست

ج: به همان روایت، امام به تعبیر فقهای ادبیات فقهای را به کار برده شأن امام،

س:

۱۲: ۲۸

ج: می‌دانم فان لرجب فضله این تعبیر فقهای است و الا حقیقتاً امام می‌خواهد بگوید تو ماه رجب اشکال ندارد شما قبل از ماه رجب احرام ببند دقت فرمودید اشکال ندارد قبل از ماه شعبان اگر احرام ببند تو ماه رجب باشد معذرت می‌خواهم شما تو ماه شعبان نرسیده به ماه شعبان تو ماه رجب احرام ببند قبل از میقات هم باشد این تعبیر فقهای است ادبیات فقهاست نه ادبیاتی که مناسب با شأن امام است، آن وقت مقدمه واجب را ما گفتیم دو راه ممکن است یکی فضای عبد و مولا بین فضاها دیگر مشخص شد اگر فضای لغوی گرفتیم خب آن همان است گفت برو گوشت بخر، نه توش دارد کلمه بازار نه برو، هیچ دلالتی انحاء دلالت ندارد دیگر گوشت یعنی گوشت برو یعنی برو بخر هم بخر این ربطی به بازار و این‌ها ندارد لیکن ما عرض کردیم در عبد و مولا اگر مولا به عبدش گفت برو گوشت بخر مثلاً من باب مثال و دید عبد نرفته خوب بهش اعتراض می‌کند می‌گوید چرا نرفتی و بعد مثلاً به اصطلاح اگر گفت باید برویم برای قصابی مثلاً پول می‌خواهد یا منتظر ماشین بیاید هنوز ماشین نیامده باید ماشین سوار بشوم دیگر اعتراض مولا وارد نیست یعنی کانما مولا روی مقدمات هم مؤاخذه می‌کند یعنی در فهم عبد و مولا، چون عرض کردم یک نکته مشکل اساسی که آقایون بحث عبد و مولا را مطرح کردند ملتفت نشدند عبد به قول صاحب کفایه به شرایش وجوده ملک مولا است این خود ملکیت بر تمام اجزاء تأثیرگذار است ملتفت نشدند وقتی تمام پست و استخوانش و همه حیثیاتش ملک مولا است،

س: در واقع مقدمه لایتم الواجب الا به هست که همین را می‌گویند چطور ممکن است برای مقدمات مؤاخذه کنند،

ج: خب می‌کنند می‌گوید چرا نرفتی

س: این که چرا واجب را انجام ندادی،

ج: نه همین سؤال سر این است می‌گوید چرا واجب را انجام ندادی، می‌گوید نه منتظر ماشین هستم ماشین باید بیاید تا بروم گوشت بخرم، قبول می‌کند یعنی کانما یک فهمی هست در این نکته یک ارتکازی در این نکته هست، این ارتکاز به اصطلاح

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

صفحه ۵

جلسه: ۲۳

آقایان اگر بحث لغوی مطرح شد بحث لغوی همان بحثی است که در قاموس‌ها و فرهنگ‌ها نوشتند برو یعنی برو، گوشت یعنی گوشت بخر هم بخر اما وقتی نوبت عبد و مولا رسید و این تمام وجودش ملک مولا است و باید آن مطلوب مولا را حاصل بکند این حرف‌های که مرحوم صاحب کفایه تو تجری و این‌ها می‌زند این روی تصور عبد و مولا، اصلاً کفایه رو تصور عبد و مولا است این‌ها ملتفت نشدند در عبد و مولا الآن نمی‌شود با قوانین جدید مطابقت داد چون در آن‌جا ذات عبد ملک مولا است
س: این طوری که می‌فرمایید با شرایش وجودش که نیست

ج: چرا

س: برای این که نمی‌تواند جنایت کند رو عبدش دیگر

ج: چرا آن‌ها

س: جنایت نمی‌تواند بکند

ج: نه آن‌ها فتوی بر این بود البته این فتوی محل کلام است که اگر عبد خودش گوشت چیزی ندارد مگر این که اعتاد قتل العبید

س: مثله نمی‌توانست بکند حالا کشتن یک بحث است

ج: حالا مثله چون ولو بالکلب العقور آن نکته‌اش نکته دیگری است آن ولو بالکلب العقور آن نکته دیگری است این دارند در بحث دیات دارند که اگر عبد خودش را گوشت چیزی نمی‌گیرند برایش

س: اصلاً ولی دمش است

ج: خب همین دیگر برایش نمی‌گیرند بلی الا من اعتاد قتل العبید آن‌جا دارد حالا به هر حال اما این واقعیتی است دیگر خب این را نمی‌شود انکار کرد اما در نظام قانونی این جور نیست لذا ممکن است یک کسی بگوید ما چون نظام عبد و مولا قبول کردیم و عرض کردیم من کراراً عرض کردم بدون شک و بدون شبهه ظواهر روایات رو نظام عبد و مولا است ادبیات ادبیات عبد و مولا است این قابل انکار نیست لیکن با تأمل در آیات و روایات روح خطابات شرعی روح قانونی است اما ادبیاتش خیلی جاها ادبیات عبد و مولا است ما بین ادبیات و روحش را فرق گذاشتیم،

س: بعد این قانونی نپذیرفتند دیگر از حضرت امام که بعد حالا

ج: چون اصلاً عرض

س: اولش نبود از کس دیگر بود ولی به هر حال توی حوزه این را نپذیرفتند

ج: چون می‌گویم درست بحث نشد

س: آری اشکالات

ج: برای این که از اول درست بحث نشد این روح روح حالا پس بنابراین این که می‌گوییم تکلیف دارد به این معنی در به اصطلاح در فرهنگ عبد و مولا این وجوب مقدمه فهمیده می‌شود یا مثلاً می‌گوید من منتظر ماشین هستم ماشین نیامده یا من نگاه کردم پول نبود بخواهم سوار ماشین بشوم باید پول بدهم دیگر مولا اعتراض نمی‌کند ببینید،

س: اعتراض نمی‌کند یعنی واجب دیگر مقدور نیست مثل نصب سلم

ج: خب می‌گوید نه،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۶

جلسه: ۲۳

س: چرا نرفتی

ج: نه نه می گوید من گفتم گوشت بخر نگفتم چرا ماشین آمد یا نه؟ چرا؟ چون عرف ماشین آمدن را مثل همان می بیند منکد در او می بیند نکته این است بحث ضد هم همین طور است عکس این است

س: همه شان ملازمه است دیگر

ج: نه بحث ضد هم این ملازمه به این معنی است نه آن ملازمه

س: جای که ملازمه تعدید نکنیم بحثی

ج: یعنی به عبارت اخری حالا من با بحث قانون توضیحش می دهم، ببینید در بحث ضد هم اگر گفت برو گوشت بخر بعد دید خوابید می گوید چرا خوابیدی گفتم برو گوشت بخر، یعنی کانما برو گوشت بخر یعنی کار دیگر نکن،

س: ضد عام را می گوید

ج: ضد خاص، می بیند مشغول نوشتن است می گوید بهت گفتم برو گوشت بخر با این که ضد خاص عام نیست چرا مشغول نوشتن هستی، این ها نکته اش این بود توی فرهنگ عبد و مولا این فهمیده می شد این را آوردند توی اصول، آقاییون هم گیر کردند و ملازمه و عقل و از این حرف ها را در آوردند این یک مطلب عرفی بسیط بود حالا به لحاظ، این به لحاظ عرف عبد و مولا به لحاظ قانونی مشکل نکته دیگر است این نیست نکته به اصطلاح آن نکته قانونی نکته اش این است اگر در جای اعتبار قانونی به یک عملی تعلق گرفت و آن عمل با عده ای از اعمال عرفی یا تلازم دارد یا تعاند دارد، آن عمل با عده ای از اعمال عرفاً یا تلازم دارد یا تعاند دارد آن اعتبار به آن ها هم سرایت می کند یا نه؟ مثلاً گوشت خریدن با بازار رفتن تلازم دارد گوشت خریدن با خوابیدن تعاند دارد اگر بخوابد که نمی تواند گوشت بخرد با نماز خواندن تعاند دارد یکیش می شود مقدمه واجب یکیش نهی از ضد،

س:

۴: ۱۹

گفتن این که سرایت کند لغو است آخر چرا سرایت کند

ج: خب می گویند اعتبار معنای اعتبار،

س:

۱۲: ۱۹

ج: نه می دانم آن عقوبت بحث کلامی شد کلامی را باید

۱۵: ۱۹

اول برسیم خود اعتبار چون امور اعتباری طبیعتش این جوری است امور اعتباری مثل امور تکوینی نیستند که سرایت بکند سرایت که توش معنی ندارد این نکته نکته جعل است اگر جعل تعلق گرفت بحث سر این است دوتا عمل است یا باهم تلازم دارند یا باهم تعاند دارند قبل از جعل ربطی به جعل ندارد جعل که آمد به یکی خورد با آنی که تلازم هم دارد بخورد، با آنی که تلازم دارد ضدش بخورد،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۲۳

س: اصلاً نیاز نیست بخورد

ج: چرا

س: چرا بخورد به همین که در واقع آن با آن چسبیده هست دیگر

ج: خب نه این ها می خواهند بگویند درست است بهم چسبیده است این نتیجه اثر قانونی دارد قانون می شود آن هم وقتی جعل قانونی به یک چیزی خورد دقت کنید این یک تفسیر قانونی است این ربطی به این آقایونی که شما نگاه بکنید مسأله ضد، من دوتا تفسیر دادم یک تفسیر عبد و مولا برای قاعده ضد، یک تفسیر قانونی تفسیر قانونی یعنی این، جعل قانونی به دوتا امری که در خارج بدون این که شما حساب بکنید یا تلازم دارند یا تعاند دارند نه با چیزهای دیگر با این دوتای که یا تلازم یا تعاند آن وقت بیاییم قائل بشویم سؤال بکنیم که حالا تلازم دارد همین جعل به آن هم می خورد قبل از جعل باهم تلازم داشتند قبل از جعل باهم تعاند داشتند ربطی به جعل ندارد ربطی به عالم جعل ندارد آن وقت اگر این طور شد مثلاً حالا مثلاً می گوید آقا قانون آمد که شما باید روز سه شنبه مثلاً به ادارات مالیات فلان مالیات را بدهید این آقا بگوید من روز سه شنبه مثلاً در ده ده فرسخی بودم، قانون می گوید خب بلند شو سوار ماشین بشو برو بده، یعنی بحث این است که از نظر قانونی می توانی او را مؤاخذه بکنی می تواند بگوید آقا این مطلب به شما واجب شد که بلند شوی بروی چرا؟ چون این دوتا باهم تلازم دارند پرداخت پول با سفر کردن از ده با هم تلازم دارند،

س: تازه بر ذوی المقدمه هست نه بر آن، بر آن که می شود در واقع می گوید

ج: می دانم ذوی المقدمه این ها، آن وقت این جوابی که این ها می دهند می گویند بلی درست است باهم تلازم دارند لیکن مقنن به همین تلازمش اکتفاء کرده داعی نیست که مقنن قانون برای لازم هم قرار بدهد روشن شد اگر تلازم بود بین دو امر خب یک اگر به آن ملزوم جعل تعلق گرفت لازم نیست به لازم هم تعلق بگیرد همان یکی کافی است آن می گوید نه چون این ها ذاتاً باهم ارتباط دارند ذاتاً این دوتا باهم ارتباط دارند پرداخت پول در روز سه شنبه با سفر ایشان از ده به شهر با همدیگر ذاتاً ارتباط دارند،

س: قابل جدایی نیست

ج: قابل جدایی نیست، آن وقت اگر جعل آمد نمی دانم روشن شد چه می خواهم، اگر جعل قانونی آمد

س: با هردو

ج: با هردو به یکی خورد آن دیگری هم جعل می خورد

س: تعبیر واحد است ولی به هردو

ج: دقت فرمودید چرا؟ چون این ها با قطع نظر از جعل باهم ارتباط داشتند چون تلازم یا تعاند یکی صدق عرفی بود نه لغوی، یعنی اگر خوابیده می گوید دقت کنید، می گوید چرا خوابیدی؟ گفتم برو گوشت بخر ببینید گفتم برو گوشت بخر چرا خوابیدی نهی خاص می فهمد،

س: آن موقع دلالت لفظی اصلاً

ج: نیست دلالت لفظی نیست،

س: نیست

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۲۳

ج: دلالت عقلی هم نیست یک دلالت عرفی است مشککش این است که این دلالت روی عبد و مولا است این قابل سریان به قانون نیست مشککش این است،

س: وجهی که می فرماید لازمه اش، این یک چیزی

۲۳:۲

هم می شود یعنی حتی در عبد و مولا هم نباشد همین حرف درست است فرمایش شما

ج: نه دیگر این به خاطر این که می گوید من بهت گوфتم امر مولوی حساب می کند،

س: جعل است دیگر

ج: می دانم در امر مولوی نگاه بکنید اصولاً حالا با یک نکته ای حالا عرض کنم حالا چون جهات دیگر هم دارد ببینید در خطابات عبد و مولا آن حیثیت ارتباط با مولا حساب می شود که صاحب کفایه می گوید اگر تجری کردی ظلم علی المولی قبیح اهانه للمولی این چرا؟ چون حکم را یعنی آن جعل را مثلاً آب بیار این آب بیار مرتبط به شخص مولا می شود، این به قول آقایون فارسی ها کیش شخصیت، این از قبیل کیش شخصیت است، در قانون دیگر کیش شخصیت نیست اصلاً این یک نکته اساسی فرق است حالا غیر از این که آنجا بشرایش وجود ملک است یک نکته اش این و لذا و لذا در بنابر صاحب کفایه می گوید ظلم بر مولا است اگر کیش شخصیت نبود ظلم بر عبد است نه بر مولا ظلم بر مکلف است لذا یک فارق اساسی که ما آمدیم گفتیم بین قانون و بین عبد و مولا این است که ظلم بر مولا است که در کفایه دارد یا ظلم بر مکلف است آن وقت اگر در قرآن آمد گفت و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون، این روح قانون مراد من از روح قانون این است، یعنی آن که کاری که شده این نیست که تو به من ظلم کردی اصلاً عبد مال العبد و رب العبد اصلاً چه است، مثلاً ظلم بر مولا، این در این ببینید و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم دقت کردید،

س: این که

۲۴:۳۹

و آنی که شما ملاک را بردید رو جعل جعل دیگر اعم از این که اربابیت و رب و این هاست این حتی ولو

ج: خب آن هم جعل، خب یکی دیگرش هم همین است خوب دقت کنید نکته دیگرش هم همین است یعنی نکته دیگرش هم همین است در جعل عبد و مولا لازم نیست مولا جعل هایش باهم یکنواختی داشته باشد باهم ترابط و تسامخ سنخیت داشته باشد صبح گفت برو مثلاً نوان لواش بخر ظهر گفت آبگوشت درست کن می گوید آقا آبگوشت با نان لواش نمی سازد مثلاً من باب مثال در مولا لازم نیست در عبد و مولا لازم نیست سنخیت باشد اما در قانون این یکی از اصول قانون است مواد قانون باید دیگر چون در مجلس بودم مواد قانون باید باهم سنخیت داشته باشند ترابط داشته باشند این ترابط مواد قانون خودش خیلی مسأله ای مهمی است،

س: موالی اصول است یا موالی حکیم

ج: حتی موالی حکیم مولا است دیگر،

س: با هم سنخیت

ج: نه مولا علی الاطلاق است نه دیگر مولویت مولا، چون قانون بنابر عبد و مولا این و لذا حکم مولوی این است مثلاً حکم مولوی را

۲۵: ۴۶

آنی که نشانه مولویت مولا است لیکن اصطلاحاً این جور معنی می کنند حکم مولوی آن است که جزاء دارد کیفر دارد اگر مجلس حالا چون ایشان این بوده، اگر مجلس ماده ای قرار داد پشت سرش کیفر قرار نداد این حکم مولوی نیست، اما حکم ارشادی کیفر ندارد حکم مولوی کیفر، مولویت مولا در کیفر و در جزاء ظاهر می شود دقت این یک نکته خیلی لطیفی است و لذا ما ممکن است بگوییم بنابر مثلاً فرض کنید مثلاً می گوید: صلّ و لا تغصب آقا یون خب می گویند این صل یک چیز است لا تغصب چیز دیگر است ربطی ندارد مقام امتثال جمع می شود و مقام امتثال، ما آمدیم برای اولین بار عرض کردیم فضای قانونی را باید حساب کرد در فضای قانونی سنخیت شرط است این تسامخ در فضای قانونی هست در فضای عبد و مولا سنخیت نیست مولا صبح یک چیز می گوید عصر یک چیز دیگر می گوید،

س: سنخیت در مقام امتثال

ج: در جعل

س: خب در جعل هست دیگر، صل با لا تغصب باهم تناسخ دارد

ج: خب می دانم آیا نماز باطل است یا نه؟

س: عرض می کنم اصلاً در امتثال نگاه نکنید دیگر به قول در خطابات قانونی همین را می گویند دیگر حضرت امام نکته اش همین است می گوید این ها در اصلش باهم تضاد ندارند پس هیچ مشکلی ندارد در امتثال هم که ربطی به قانون،

ج: خب ما همین را گفتیم که ما هم قائل به فضای قانونی می شویم مع ذلک می گوییم باطل است اختلاف ما با ایشان در همین جاست ایشان قائل اند به خطابات قانونی، پس این مقدمات را برای چه داریم می گوییم که ما قائل هستیم به خطابات قانونی لیکن می گوییم باطل است نه این که درست است چرا؟ چون خطابات قانونی باهم مرتبط اند یکنواختند ببینید قانون قانون وقتی و لذا قانون وقتی آمد یک جعلی کرد این طور نیست که قانون جعلش اطلاق برایش تصور بشود جعلش می رسد تا جایی که خود قانون جلوش را گرفته باشد این خود به خود است اتوماتیک است این بیان نمی خواهد وقتی گفت صل، این صلّ می رسد تا آن جای که قانون گفته این کار را نکن، خود به خود نمی گیردش اگر گفت صلّ این می رود یعنی به عبارت اخری اینی که الآن مشهور شده در السن علمای ما صل اطلاق دارد لا تغصب هم اطلاق دارد نه صل اطلاق ندارد لا تغصب اطلاق دارد صل ندارد، صل این اسمش همان فضای قانون، این تسامخ قانونی طبیعت این تسامخ قانونی این است این اتوماتیک است این طبیعت قانون است خود این امر اعتباری نیست خوب دقت کنید خود این امر تکوینی، تکوینی به معنای فضای قانون در فضای قانون باید قوانین با همدیگر دارای ارتباط باشند این نمی تواند بگوید صلّ برسد تا جایی که خودش گفته نکن، خودش گفت و لذا اصولاً در اصول قدیم حتی مثل مرحوم سیدمرتضی در الذریعه دیگر، حالا

۲۸: ۳۹

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۰

جلسه: ۲۳

تحقیقش ایشان اجتماع امر و نهی را با نهی در عبادت یکی گرفته اصلاً این مثل صل و لاتغصب را مثل لاتصل فی المغصوب گرفته، لاتصل فی الحریر گرفته یعنی قدمای اصولیین چه سنی چه شیعه اختصاص به ایشان ندارد عده‌ای شان می‌گفتند بحث اجتماع امر و نهی با نهی در عبادات یکی است فرق نمی‌کند،

س: مندوحه و غیر مندوحه

ج: نه آن‌ها که آن‌که اصلاً هیچی، اصلاً این اما الآن بین ما فرق گذاشتند دیگر اگر همان عنوانی که تعبد بهش هست منهی بشود نهی در عبادت است مثلاً لاتصل فی الحریر

س: صاحب کفایه گفته دیگر آن مقدمه می‌شود برای این،

ج: نه چیز است مقدمه هم مصداق صغری و کبری

س: صغری و کبری است دیگر

ج: نه این نیست نه نکته این نیست نه، ببینید این مطلب را هم خود اصولیین اهل سنت مثلاً ما سیدمرتضی داریم که چهار صد و سی و شش وفات ایشان را دارد ما مرحوم فضل ابن شاذان داریم که تقریباً صد و مثلاً شصت سال، صد و پنجا سال قبل از ایشان بوده ایشان می‌گویند نه این دوتا فرق می‌کند همینی که شما به کفایه نسبت می‌دهی، یعنی سیدمرتضی می‌گویند اجتماع امر و نهی یک چیز است نهی در عبادات یک چیز است یک رساله‌ای دارد در بحث عده در جلد شش کافی کلینی ازش نقل می‌کند خیلی لطیف است لذا می‌گویند اگر نماز خواند در دار غصبی این نمازش به اصطلاح،

س: فضل ابن شاذان می‌گویند

ج: بلی آقا

س: فضل ابن شاذان می‌گویند

ج: بلی من اسم دیگر گفتم،

س: سیدمرتضی فرمودید

ج: نه سیدمرتضی می‌گویند یکی است می‌گویند نهی است

س: یک رساله دارد که

ج: رساله، حالا معلوم، فضل ابن شاذان دارد نه سیدمرتضی مرحوم کلینی نقل می‌کند و نقل می‌کند که اگر نهی در عبادت شد آن‌جا عمل باطل است، اما اگر اجتماع امر و نهی شد باطل نیست، حالا این مال دویست سال وفاتش قبل از وفات شیخ طوسی است شیخ طوسی گفته نماز در دار غصبی باطل است لباس غصبی، فضل ابن شاذان می‌گویند نه باطل نیست درست است این خیلی عجیب از آن وقت تا حالا این طور ذهنیت باز الآن هم علمای ما همین را می‌گویند بحث اجتماع امر و نهی را از بحث نهی در عبادت، اصولاً در دنیای اسلام چون من همیشه عادت دارم کل تاریخ اسلام را جلوتان می‌گذاریم این دوتا مثل صل و لاتغصب و لاتصل فی الحریر در این‌ها سه رأی اساسی وجود دارد یک رأی که این دوتا یکی هستند و نماز در هر دو صورت صحیح است این رأی ابوحنیفه هم اگر در حریر نماز خواند درست است هم اگر در غصب نماز خواند درست است که خیلی رأی شاذی است و هر دو را یکی گرفتند، رأی دوم این دوتا فرق می‌کند باب نهی در عبادات غیر از باب اجتماع امر و نهی است لیکن در نهی

عبادات عمل باطل است در به اصطلاح آن اجتماع امر و نهی صحیح است رأی سوم این دوتا فرق می‌کنند در هردو باطل است این همانی است که مرحوم شیخ طوسی ادعای اجماع می‌کند در لباس و این‌ها یعنی مجموعاً این برخورد کلی دنیای اسلام با این دو مسأله اصولی و نتیجه فقهی‌اش به این صورت است هردو مسأله یکی اند و در هردو نماز درست است،

س: برخی هم در بحث ترکیب اتحادی و انضمامی مطرح کردند

ج: نه این بحث ترکیب اتحادی بحث مصداقش است چون آقایان اصولاً یک وقت دیگر هم توضیح دادم اصولاً در بحث اجتماع امر و نهی آمدند قائل، چون این از قدیم از معالم هم دارد که آیا واقعاً نماز با غضب ترکیب دارد یا ندارد؟ یکی هست یا نه؟ اتحاد دارد یا ندارد؟ آقایان آمدند گفتند بحث اجتماع امر و نهی در جایی است که ترکیب اتحادی باشد عده‌ای هم گفتند نه ترکیب انضمامی هم باشد انضمامی را قبول باز دو مرتبه بحث کردند که مثلاً جنس و فصل ترکیبش اتحادی است که مرحوم آقای نائینی قائل است یا ترکیبش انضمامی است که آقاضیاء به شدت از این دفاع می‌کند این حرف‌ها که به درد جایی نمی‌خورد ما عرض کردیم که آن روایتی که از عمار ابن موسی سبابی خواندیم در اشد انواع ترکیب انضمامی قائل به بطلان است روایت عمار را خواندیم،

س: غبن و

ج: نه بحث غبن نه، بحث صلاه در حدید، که لان الحدید لباس اهل النار، در آن‌جا این را هم تا حالا نمی‌گفتیم دیگر حالا بالاخره سرش را گفتیم از این معلوم، اصلاً این بحث را آقایون بی‌خود مطرح کرده، این بحث اصلاً در هردوش یعنی بحث ترکیب اتحادی و انضمامی نبود و بر فرض هم به قول آقایون مرادشان از ترکیب اتحادی نه آن معنای فلسفی است مرادشان معنای عرفی در عرفی یکی باشد دوتا یعنی فرق می‌کند شما در لباس غضبی نماز بخوانی در اثناء نماز به نامحرم نگاه بکن آن انضمامی است این اتحادی است مرادشان این است نه این اتحادی و جنس و فصل و از این حرف‌های که گفته شد اصلاً آن مراد آقایون نیست مراد آقایون کلاً بعضی‌ها هم در اشد انواع،

س: عرفی نگاه می‌کنید به

۲۵: ۳۳

ج: طبعاً دیگر طبعاً، دقت کردید

س: گاهی عقلی نگاه کردند خراب شد

ج: خرابش می‌کنند طبعاً هم چون خطاب است دیگر خطاب باید فهم عرفی بشود مصداقیت خطاب که فهم عرفی است پس بنابراین ما آمدیم یک چیزی گفتیم که ممکن است ما خطابات قانونی قائل باشیم و مع ذلک باطل باشد نه از این راهی که ایشان رفته صحیح، بگوییم خطابات ایشان توجه به این نکرده خطابات قانونی باهم ارتباط دارند یعنی اگر خود شارع گفت غضب نکن نمی‌تواند بگو نماز بخوان ولو تو غضب، یعنی هر امری هر قانونی وقت آمد یک امری کرد یک مرحله‌ای رسید که خود آن قانون باز جلوش را گرفته دیگر این دقت کنید این یک ارتباط واقعی در عالم قوانین است،

س: این بحث کاملاً متنی است

س: حاشیه همین جاست

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۲۳

ج: حاشیه حاشیه

س: منتهی

۲۶: ۳۴

کجار بیاورد

ج: کجا بیاورد تو حاشیه بیاورد نه آخر ما همه‌اش بحث حدیثی می‌کنیم خیال می‌کند این تمام می‌شود یک بحث اصولی را دقیقی را هم انجام بدهیم که بفهمد ما اهل معنی هستیم اهل بقیع هستیم به قول امروزی،

س: می‌خواهم باز کنم و آن این که واقعاً در جاهای که بینش عام و خاص من وجه است این‌ها با همدیگر تصادف ندارند باهم مدلول دلیل باهم

ج: نه در بحث قانون است بحث قانون خودش یک، اصلاً قانون خودش یک فی نفسه به قول امروزی‌ها یک واحد حقوقی است خود قانون خودش یک ترکیبی دارد حسابی دارد، مثل آن شعر دارد که: سخن را سر است ای خداوند و بن، یعنی صحبتی که شما می‌کنید سر و ته دارد: میاور سخون در میان سخون، سخن در سخن قاطی نکنید باید سر و بهش بهم بخورد، سخون می‌گویند لفظ فارسی قدیم است سخون را سر است ای خداوند و بن، یک سر و تهی دارد، بُن یعنی ته، میاور سخون در میان سخون که بشود قر و قاطی کرد قانون یک نظام دارد عبد و مولا نظام ندارد این اصلاً توجه نشده نکاتی که بین عبد و مولا با آن نظام هست البته عرض کردیم،

س: این حرف که عبد و مولا

ج: شارع مقدس شارع مقدس شارع مقدس بعد هم در عبد و مولا مولویت مولا اراده شده و در قوانین مولویت شخص اراده نمی‌شود قوانین انعکاس رأی خود مردم است اصلاً قانون مجلس اصلاً قانون اساساً درست شده بر اساس آزادی اراده از قرن هفدهم در اروپا که بحث آزادی اراده انواع

۲: ۳۶

لیبرال و این‌ها مطرح شد این آزادی اراده در بخش قانون به این، در بخش اداره جامعه که مثلاً خود مردم تصمیم بگیرند لذا در آن‌جا اصلاً این بحث مطرح نیست که

۱۲: ۳۶

باشد دقت کردید

س: قانون این‌ها مطرح بوده با همین بیانی که شما می‌فرمایید یعنی این جور نبوده که ما فقط

ج: ببینید قوانین ما داریم

س: حمورای را هم بگویید آن‌هم به اصطلاح قانونی بوده باز با همین مبنای که شما می‌فرمایید

ج: نه در اروپا اولاً نبود چون استبدادی‌های صرف بود و بعدش هم اروپا این را آمد روش کار کرد یعنی زیاد روی این آزادی اراده زیاد کار کرد این آزادی اراده خیلی منشأ قرار گرفت، همین نگاه می‌کردم یکی از همین ایرانی‌های مقاله در باب عقود به اصطلاح رضایی با عقود شکلی نوشته بود خب می‌گوید چون ما آزادی اراده داریم نمی‌توانیم عقود را شکلی بکنیم من دلم هر

جور می خواهد عقد می کنیم قرارداد می کنم این آزادی اراده را منشأ قرار داده که ما عقود شکلی را بگذاریم کنار عقود رضایی قبول کنیم هرچه می خواهیم دلم می خوریم آزادی اراده این آزادی اراده در بخش اجتماعی به آن صورت بود لذا اصولاً این آزادی اراده اولین کارش که در قانون شد نفی ولایت شد، نفی ولایت یعنی شورایی نظام شورایی اصلاً نظام شورایی ذاتاً به نظام ولایی فرق می کند، حالا می خواهد ولایت شاهان باشد ولایت فقیه باشد اصلاً نظام شورایی اساساً بر نفی ولایت است و من یک دفعه دیگر هم عرض کردم این آیه مبارکه و امرهم شوری بینهم، این در وصف انصار است نه در وصف مسلمین مطلقاً خدا دارد اوصاف انصار را و انصار همین طور بودند انصار وقتی مشکلی پیش می آمد جمع می شدند و رأی زنی می کردند به خلاف مهاجرین اهل مکه این جور نبودند ولایی بودند،

س: قرائن قبلی اش می فرماید

ج: بلی قرار آیات همین است واضح است و لذا هم نداریم که مثلاً این ها آمدند در هرجایی به شوری عمل بکنند این امرهم شوری بینهم خاص این خصلتی بود که انصار داشتند دیگر حالا من وارد این بحث نمی شوم من می خورم عرض کنم که قانون طبعاً به این شکل پیدا شد و لذا در قانون مولویت مطرح نیست همین طور که نقل کردم از قول مرحوم حاج سید محمد تقی خونساری البته ایشان نوشته بآس و زجر ندارد بآس و زجر که دارد اشتباه کردند ایشان، مولویت درش مطرح نیست لذا ما عرض کردیم حق این است که خطابات که شرعی روح قانونی دارند به اضافه مولویت،

س: من این آیه را بخوانم: فما اوتیتهم من شئ فمتاع الحیات الدنیا و ما عند الله خیر و ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون در آیه بعد می گوید و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یکفرون بعد می گوید و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلاة و امرهم شوری بینهم،

ج: همان انصار دیگر

س: آخر این همه آخر این آمنوا

ج: این آمنوا یعنی انصار ایمان آوردند چون قبل از این که پیغمبر هم بیاید به مدینه این ها انصار ایمان آوردند

س: موصول عمومیت دارد دیگر

ج: نه نبود دیگر عملاً نبود بین مسلمان ها نبود با شوری بین مسلمان ها نبود اگر آنچه بین مسلمان ها بود یک نوع مشورت بود شوری را آقایون به معنی شور گرفتند شوری غیر از شور است شوری یعنی نظام اجتماعی است این نظام اجتماعی مبنی است بر عدم ولایت هیچ ولایت نه شاهان نه سر سپرده گان نه اعیان نه اشراف هر جور ولایتی را نفی بکند،

س: آیه لفظ عام به کار برده

ج: نه دقت کنید بعدش هم نگاه بکنید در تفسیرش نگاه کنید کاملاً واضح است

س: پس توسط تفسیر

ج: بلی با تفسیر و این هایش کاملاً واضح است و بعد هم عملاً هم این کار را نکردند، خود پیغمبر هم دارد و شاورهم ببینید و این شور است،

س: شأن نزول که نمی تواند مخصص باشد

ج: و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل آن عزم آن مال ولایت است و لذا هم دارد انما ولیکم الله و رسوله اصلاً بحث ولایت در خود قرآن مطرح است در قرآن از ولایت سه تا را دارد الله و رسول و الذین آمنوا، و یکی هم ولایت عمومی المؤمنون بعضهم اولیاء بعض، این چهارتا ولایت در قرآن آمده کسی که قائل به ولایت فقیه است بین سوم و چهارم باید قرارش بدهد بین الذین آمنوا بین المؤمنون و المؤمنات یعنی آن الذین آمنوا که اهل بیت سلام علیهم، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر این سه تا و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض که این ولایت عمومی است این چهارتا چهارتا ولایت در قرآن آمده دقت فرمودید در ولایت چهارم که عامه مسلمانها باهم دارند آنجا بین مذکر و مؤنث فرق نیست اما در آن سه تا آنکه اولیش که خداست پیغمبر هم که مرد بود اولی الامر هم مرد است آن وقت ولایت فقیه اگر قبول کنیم بین اولی الامر و مؤمنین می شود این ولایت فقیه را قبول کردیم این ولایت این ولایت که اداره باشد این درش رجولیت مرد بودن شرط است زن نمی شود اما در آن ولایت عامه نه، زن و مرد ندارد لذا اگر خیلی ها هم بودند حتی در اهل سنت در همین انتخابات می گویند زن منتخب بشود اما منتخب نشود این منتخب شدن این استناد قرآنی اش را هم به شما عرض کردم منتخب شدن به خاطر اطلاق آیه، المؤمنون و المؤمنات آنجا مؤمنات دارد، بعضهم اولیاء بعض و لذا فرمود یأمرن بالمعروف و ینهون عن المنکر این ولایت ولایت اجرائی است در ولایت اجرائی فرق بین زن و مرد نیست اما ولایتی که تدبیر الرجال قوامون علی النساء آن قسمتش نه، آنی که مقومیت جامعه است و جامعه قیام می کند حالا به هر حال ما گفتیم خطابات شرعی روحی خطابات روح قانون دارد فقط فرقی این است که در خطابات شرعی در احکام الهیه ولایت درش هست در قانون ولایت نیست

س: برداشت متنی کردید دیگر شما

ج: در یکش ولایت هست در یکش نیست و اصولاً ما در بحث علم اجمالی تنجیز علم اجماعی گفتیم اگر ما به حساب ولایت را قبول نکنیم حق این است که علم اجمالی منجز نیست آثار قانونی برش بار نمی شود با ولایت تنجیز را درست کردیم دیگر این بحث اصول است ربطی این مباحث اصولی هم با همدیگر کار حضرت عباس است علی ای این بحث را هم یک مقداری خارج شدیم امروز یک مقداری خارج شدیم

س:

۴۲: ۱۲

ج: اما انشاء الله تعالی فوائدها خیلی لطیف بود، یک نظر کلی به کل اصول بود دیگر شما را آشنا کردیم با

۴۲: ۱۷

در کل اصول و این راهی را که ایشان رفتند مثلاً عرض کردم حاج سید محمد تقی خونساری نوشته که خطابات،

س: این دلالتی این دفعه درست کردید شما دلالتی نه لفظی شد نه چیز گفتید دلالت عرفی من می گویم این جزء کدام دلالت های لفظی است،

ج: نه عرف یک چیزی می فهمد مثلاً فرض کنید در عرف،

س: جزء لفظی است یا

ج: خب همین اینها می خواهند بگویند اصلاً دلالت لفظی یک چیزی نیست که شما در فرهنگها و قاموسها نوشتید دلالتی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۵

جلسه: ۲۳

س: عرف ما

۴۸: ۴۲

ج: نه دلالت لفظی نگاه نکنید به عکس العمل عمل و عکس العمل، کنش و واکنش معیار این است

س: عرفی هم باشد دلالت لفظی است

ج: خب همین این را لفظ می داند می گوید آقا چرا نرفت؟ من بهت گفتم گوشت بخر چرا خوابیدی ببینید کانما در ذهن این برو

گشت بخر نخواب، گفتم برو گوشت بخر چرا خوابیدی؟

س: که بگویم اگر دلالت لفظیه حالا مطابقی است تضمینیه التزامیه

ج: نه آن دلالت لفظی که من عرض کردم در فضای سوم مراد همان دلالتی است که به اصطلاح لغت و وضع لغت است

س: خب پس دلالت اگر آن جور باشد بالاخره این جا الآن همه اش دلالت می کند

ج: اما در این، در نظام عبد و مولا اعم از این است، ممکن است کنش و واکنش باشد عمل و عکس العمل باشد

س: دوتا دلالت که نمی تواند باشد یا مطابقی است یا تضمن است یا التزام است

ج: عرض کنم که این سه قسم دلالت این در منطق که آمده اشتباه

س: در منطق گفتند

ج: در امور تکوینی است این اشتباه شده با لغت این را شما در لغت، خیلی نوشتند در اصول، ما گفتیم این اشتباه است ما اصلاً

مطابقی و تضمنی را در مباحث قانونی در مباحث اصول قبول نکردیم هردو را یکی کردیم گفتیم استبطان، نظریه ای التزامی را با

استبطان گرفتیم درش مستبطن است این معنی، دیگر التزامی را جدا نگرفتیم با تضمنی،

س: بین به معنی الاخص

ج: اصلاً ربطی به آن حرف ها ندارد مستبطن است این معنی در آن مستبطن است نه به لحاظ لغوی آنچه که امور تکوینی

س: فقط لزوم بین به معنی الاخص مستبطن است

ج: نه فرق نمی کند تضمن هم مستبطن است هیچ فرق نمی کند تضمن هم مستبطن است

س: آن که هست تضمن که بلی،

ج: تضمن استبطان ما یک نوع به دلالت به اصطلاح صریح و به اصطلاح حالا بهش گفت اولیه لفظ گرفتیم یک نوع دلالت مستبطن

اصلاً این بحث تضمن و التزام را کلاً نمی آوریم مطابق

س: بلاغی ها که این ها را عقلی می دانستند

ج: بلی اصلاً اصلاً آن را ما در مباحث به اصطلاح فهم از روایات و ادله لفظیه آن مطلب که این تضمن است این التزام است فلان

این حرف ها را گذاشتیم کنار آیا استبطان هم به این معنی گرفتیم، که مثلاً عرف می گوید آقا این برو گوشت بخر توش خوابیده

نخواب، توش خوابیده این استبطان می آید حالا می خواهد تضمن باشد التزام لازم بین و این را ما یک بحث وضعی گرفتیم اصولاً

و وضعش هم یک وضع عامی دارد یک وضعی به اصطلاح عرفی که اعم از آن وضع لغوی است یعنی ممکن است مثلاً بهش

می گویم می گویند ببینید دقت کنید مگر نگفتم برو گوشت بخر،

س: نیست که لغت عرف مدون است لغت چیز خاص دیگری نیست که،

ج: می دانم لغت عرف مدون است لیکن محدود است، عرف تحدید آن طور لغوی ندارد این مشکلش فرقی این است می گوید تو گفתי برو گوشت بخر همین چهارتا کلمه توش نخوابیده که نخواب، ببینید این می گوید ببینید وقتی عرف عرف یعنی اگر ما عمل و عکس العمل را نگاه کنیم نه کتاب های لغت را می گوید گفتم برو گوشت بخر چرا خوابیدی؟ مگر نمی گوییم ما دقت کنید یعنی از برو گوشت بخر تو باید می فهمیدی که نخواب ببینید این فهم غیر از فهم لغوی است که در ذهن ما هست لیکن من اضافه کردم این غیر از فهم لغوی نکته دیگر هم دارد عبد به تمام به معنی ملک مولاست این از این جهت به او فشار می آورد، لذا نمی توانیم من یک حرفی نمی دانم سیدمرتضی هم دارد سیدمرتضی در الذریعه دارد خوب ایشان در بحث اوامر می گوید ما نمی توانیم بگوییم امر برای وجوب است چون این امری است که مولا به عبد می کند آن به خاطر عبودیت وجوب را فهمیده آن اشکال سیدمرتضی این است که این، مثل آقای دیگر آقای خویی هم

س: وقتی که شهید صدر می گوید یک چیزی است که از قدیمی ها هم داشتند

ج: که چه؟

س: حالا تحدید حق مولویت نکردند

ج: حق الطاعة

س: نه حق مولویت که امر دلالت بر وجوب نمی کند مگر به خاطر حق مولویت

ج: آقای خویی می گوید دیگر آقای خویی می گوید نائینی هم می گوید لیکن آقای خویی می گوید به حکم العقل يجب على العبد طاعة المولى، اگر این حرف ایشان باشد که معنایش عبودیت ذاتی است تکویناً به عبد چون عقل همچو حکمی نمی کند، نائینی دارد به حکم العقل این درست است و ما عرض کردیم هیچ کدامش هم واقعاً درست نیست حرف سیدمرتضی درست است چون درست بحث عبد و مولاست اما نکته اساسی این است که ما معتقد هستیم در عرف معنای الزام خودش هست ولو وجوب قانونی نباشد که یک کسی بخواهد یک مطلبی را به رفیقش الزاماً بگوید لازم نیست که حتماً وجوب قانونی باشد وجوب یک امر اعتباری است که در قوانین هم مختلف است حدودش مختلف است و لذا آن شب عرض کردم بحث اول در اصول بحث حقیقت وجوب و حدود این وجوب این حدود یک بحث مستقلی است غیر از دلالت صیغه و ظهورات لفظی

س: شما هم جای بحث اعتباریات را در اصول خالی می بینید

ج: طبعاً باید اعتباریات

۴۳: ۴۷

س: مرحوم آقای طباطبایی خیلی مفصل بهش پرداخته

ج: ایشان اعتباریات ادبی را دارد مرحوم آقای طباطبایی من خواندیم تو درس عبارت ایشان را خواندیم اصلاً خواندیم ایشان ادراکات اعتباری که در جلد اول اصول فلسفه است متعرض ادراکات اعتبار ادبی شده و ایشان چون اصلاً نظرش به آن است بعد از این که در درس پیروز من گفتم یکی گفت آقا نظرش مثال بوده یکی گفت نه اصلاً چون کاری به این حرف ها نداشت ایشان داشت ادراکات حقیقی در مقابل ادراکات اعتباری را قرار بدهد شما یک شیر حقیقی می بینید یک شیر اعتباری که خودتان درست

می‌کنید می‌گویید زید اسد، این شیری است که آن درست می‌کند آن نظرش رو این است یعنی دید فلسفی نگاه می‌کند ما چون دید قانونی نگاه می‌کنیم لذا و ایشان هم مطالبش را تقریباً از مرحوم حاج محمدحسین گرفته لیکن حاج محمدحسین سعی کرده بحث قانونی را هم بیاورد ما با نظریات مرحوم حاج شیخ محمدحسین، حاج شیخ محمدحسین اعتبار یعنی انشاء را ابراز اعتبار نفسانی ما گفتیم نظریه ابراز را قبول نکردیم آقای خویی هم دارد ایشان هم دارد

س: آقای خویی ابراز می‌داند

ج: حاج محمدحسین گرفته دیگر ایشان هم ابراز است، و ما توضیح دادیم ایجاد است ایقاع است هم حاج محمدحسین اشکال می‌کند هم آقای خویی ایقاع اعتباری نمی‌شود ایقاع حقیقی نه ایقاع اعتباری است، وعاء اعتبار را برای خودش یک وعائی می‌بیند در وعاء اعتبار آن وقت این معنائش می‌گویم بحث‌ها همه بهم تنیده است، لازمه‌اش این است که آن را یک واقعیتی بیند دقت کردید یعنی امر اعتباری قوامش به این است که واقعی نیست لیکن برایش یک واقعیتی فرض کرده من جمله از این واقعیت‌های تسانخی که باهم دارند و عرض کردیم در اعتبارات قانونی تسانخ را قبول کردیم لیکن این که اعتبارات قانونی درش مولویت نیست راست است این قبول است و در شرع مقدس مولویت است رکنش مولویت است، انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا، نمی‌شود از خطابات شرعی دست برداشت این فارق اساسش این است آن وقت ما ضوابط قانونی

۴۸: ۴۹

ظلمونا ضوابط قانونی تسانخ و ارتباط قوانین و اصولاً اگر در روایات هم دقت، مثلاً شما اگر ناخنت را با آهن گرفتی حدید لباس این نماز باطل است خوب شما حالا ببینید چقدر فاصله دارد این می‌خواهد تسانخ را تا این جا هم بکشد این را دیگر ما قبول نکردیم، توی روایت عمار ابن موسی توضیح دادیم تسانخ تا این جا نمی‌کشد و این آثار فراوان دارد مثل اخذ اجرت در واجبات خب مرحوم حاج شیخ محمدحسین رساله دارد خواندیم ما معظم رساله‌اش را در درس خواندیم ایشان می‌گوید مثلاً شش وجه ذکر می‌کند برای این که اخذ، خود وجوب منافی با اخذ، خود وجوب بنفسه در اعتبارات قانونی منافی باشد نقل می‌کند یک و دو و سه مثلاً نقل می‌کند از مرحوم صاحب جواهر که وجوب یعنی مجانی توش مجانیت خوابیده بعد ایشان اشکال می‌کند نه توش نخوابیده، خود وجوب بنفسه منافات ندارد با اخذ اجرت، در مجانیت نخوابیده راست هم است توش مجانیت نخوابیده این بحثی است که من عرض کردم وقتی شما وجوب را مطرح می‌کنید حدودش را هم مطرح کنید یکی از حدودش این است آیا توش مجانیت خوابیده نه نخوابیده لذا هم مرحوم ایروانی هم آقای خویی اشکال‌شان این است که نسبت بین افوا بالعقود و من یکتما فانه اثم قلبه نیست چون این می‌گوید شهادت واجب است شما اداء شهادت بکنید آن هم می‌گوید افوا بالعقود، پس چه اشکال دارد من می‌گوید آقا ازتان پول می‌گیرم به من پول دادی می‌روم شهادت می‌دهم و الا نمی‌دهم

س: پس نکته‌ای

ج: مرحوم آقای خویی نکته آقای خویی این است که مرحوم ایروانی هم دارد نه تخصیص است نه حکومت است یعنی این دوتا نص را پهلوی هم بگذارد و من یکتما فانه عاصم قلبه با آن نص، افوا بالعقود نه تخصیص می‌زند عقود حالا ولو در باب اداء شهادت باشد می‌گوید آقا من پول می‌گیرم می‌روم اداء شهادت می‌دهم و به خاطر افوا بالعقود یجب الوفاء از آن ور هم گفته و من یکتما بلی من کتمان شهادت نمی‌کنم می‌روم اداء می‌دهم البته بنابراین که یکتما در مقام اداء باشد حالا در تحمل یا اداء فعلاً

.....
وارد بحثش نمی‌شویم این نکته فنی این جاست که نسبت بین اوفوا بالعقود و من یکنمها چه است؟ مرحوم آقای خویی می‌گوید نه تخصیص است و نه حکومت که مرحوم ایروانی هم دارد استاد ایشان البته اشاره به این معنی هم اجمالاً آقای شیخ محمدحسین دارد لیکن آقای خویی بیشتر از این‌ها ما برای اولین حاج شیخ محمدحسین هم ندارد برای اولین بار این راه را وارد شدیم، گفتیم فضای قانونی در فضای قانونی این طوری است اعتبارات شخصی مثل عقود و این‌ها اعتبارات شخصی‌اند و اعتبارات قانونی در فضای قانونی این طور است اعتبارات قانونی دست قانون باز است که جعل می‌کند اعتبار می‌کند چیزی اما دست التزامات شخصی باز نیست ما نمی‌توانیم هر چیزی را اعتبار بکنیم به قول امروزی‌ها شهروند یا ستیزن یا مواطن عرب‌ها مواطن می‌گویند مواطن حق ندارد یا قدیمی‌ها مکلف، مکلف حق ندارد هر چیزی را اعتبار بکند در اعتبارات شخصی رکن اساسش قانون باید اجازه بدهد اعتبارات شخصی نافذ هست در حد قانون،

س: آزادی اراده را قبول نکرده دیگر

ج: بلی

س: آزادی اراده

ج: ابدأ با قانون نمی‌سازد و لذا اعتبارات شخصی اصولاً محدود می‌شود به قانون، لایمین فی قطیعه رحم، شما قسم بخور نذر بکن برای گناه نمی‌شود این نذر، نذر اعتبار شخصی است دیگر، المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً شما می‌توانید شرط بکنید اما شرط نباید قانون را از بین ببرد، من این کتاب را به تو می‌نویسم یک جام شراب بخوری، خب نمی‌شود همچو کاری، نه شرط نه صلح عقود نمی‌توانند یعنی التزامات شخصی اصولاً نمی‌توانند جلو اعتبارات قانونی بایستند این مال فضای قانون است خوب دقت کنید این نسبت تخصیص و حکومت و این‌ها نیست آن وقتی می‌گوید اوفوا بالعقود یعنی من التزامات تو را امضاء کردم تمامش کن،

س: تو این فضا

ج: اما تو این فضا، یعنی جای که من خودم قانون دارم، تا حالا کسی نگفته از آقایون می‌خواهید معمی چو حل گشت آسان شود، واضح بود یکدفعه این آقا گفت مطالب شما واضح است چرا قبلی‌ها نگفتند؟ خب چه کار کنم نگفتند تقصیر من چه است این فضای قانونی را ما اضافه کردیم خود فضای قانونی خودش، توی عبد و مولا این نیست این‌ها تفکرشان عبد و مولاست لذا آمدیم حل قصه را کردیم اگر اینی که آقای خویی می‌گوید تخصیص نیست این چون روی عبد و مولا فکر می‌کند ما آمدیم فضای قانونی درست کردیم عوض کردیم بحث را عوض کردیم، و لذا اول عرض کردیم یک کسی روی این فضا صحبت می‌کند یک کسی رو آن فضا صحبت می‌کند ما آمدیم گفتیم فضای قانونی طبیعت قانون این است نمی‌تواند به شما اجازه بدهد اجازه بدهد، شما به التزامات‌تان عمل بکنید تا جایی که با قانون مخالف است با قانون خودش، التزامات شخصی قانونیت محدود است نمی‌خواهد تصریح بکند آقای خویی گفته تخصیص یا حکومت آن تصریح می‌خواهد آن باید بگوید اوفوا بالعقود الا در جایی که حرام است مثلاً یا جایی که واجب است این تخصیص می‌خواهد ما می‌گوییم تخصیص نمی‌خواهد طبیعت قانون این است قانون نمی‌آید التزامات شخصی شما را انجام بدهد، تا جایی که خود قانون جعل دارد التزامات شخصی محدود است این حدش از کجاست؟ از خود قانون در اعتبارات عبد و مولا محدودیت ندارد،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۰۲۲/۱۰/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۹

جلسه: ۲۳

س: خارج می شود یک جورهای

ج: بلی آقا

س: تخصصاً خارج می شود یک جورهای

ج: نه تخصص اصلاً نظر ندارد نه این که تخصص،

س: همان دیگر

ج: اصلاً ناظر یعنی اصولاً طبیعت قانون این طوری است و لذا ما آمدیم گفتیم این تخصص و نمی دانم تخصیص و حکومت و ورود این ها کلاً جزو ادبیات قانونی است دو روح قانون مثل حرف صاحب جواهر، می گوید ما وقتی وجوب را تحلیل می کنیم توش مجانیت خوابیده پس اوفوا بالعقود نمی گیرد سه راهی را که ما رفتیم یعنی این است که آقایون نسبت بین دو دلیل را یا تخصیص گرفتند یا بعدها حکومت شیعه اضافه، این در سنی ها نیست حکومت و ورود ما اصلاً گفتیم اساساً در بیان دوتا دلیل سه نکته اساسی داریم یکی ادبیات قانونی که می شود تخصیص و حکومت و ورود یکی روح قانون و حقیقت این قانون مثلاً سنن است جزء فرائض است کیفیت قانون خود آن بین دوتا حکم جمع می کند سوم فضای قانونی، این فضای قانونی لفظی نیست و رو حکم هم بر نمی گردد این به فضای که بین قوانین است، آن رابطه ای که بین قوانین است آن را بررسی می کند خود این فضای قانونی، یک وقتی آقای دکتر

۵۶: ۴۰

این جا بود یک کم شرح دادم خیلی خوشش آمد که این کسانی که قانون کار می کنند این نکته خیلی و لذا اصلاً الآن وقتی یک ماده قانونی می خواهند بگویند با فلان ماده معارض نباشد با فلان، متعارف است دیگر الآن

س:

۵۶: ۵۶

ج: اصلاً کاملاً بلی این با فلان ماده مخالف نباشد طبیعت نظام قانونی یک نوع تسامخ و ترابط بین این ها باید باشد این نه برگشتش به روح قانون است نه برگشتش به ادبیات قانونی است،

س: یک نکته متش همین بود با

ج: و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين